

The Role of the Method of Determining the Domain of Religion in the Theory of Islamic Humanities*

Mostafa Karimi  / Associate Professor, Department of Exegesis and Qur'anic Sciences, Imam Khomeini Educational and Research Institute

karimi@iki.ac.ir

Received: 2026/01/30 - **Accepted:** 2025/05/17

Abstract

The production of Islamic humanities, as one of the pillars for the realization of the new Islamic civilization, faces fundamental theoretical challenges in three areas: "possibility," "scope," and "method." These challenges are rooted in disagreements concerning the relationship between religion and human epistemic needs. The present study, employing an analytical-argumentative approach, demonstrates that the answers to these questions depend on the conception of the nature and domain of religion, which itself is influenced by the "method of determining the domain of religion." The findings indicate that reductionist perspectives, relying on incorrect methods in discovering the domain of religion, deem the production of these sciences impossible. In contrast, comprehensive approaches, based on a correct and encompassing method in domain-determination, regard it not only as possible but also as necessary. Moreover, the method and scope of the produced Islamic humanities are directly subordinate to the method adopted in determining the domain of religion. Therefore, the formulation of Islamic humanities depends on adopting a correct and comprehensive method in defining the domain of religion.

Keywords: Method of Determining the Domain of Religion, Possibility of Islamic Humanities, Method of Producing Islamic Humanities, Scope of Islamic Humanities, Reductionist Approaches, Comprehensive Approaches.

* This paper was presented at the international conference "Islamic Humanities: In Commemoration of Allamah Mohammad Taqi Mesbah Yazdi."

نوع مقاله: پژوهشی

نقش روش قلمروشناسی دین در نظریه علوم انسانی اسلامی*

karimi@iki.ac.ir

مصطفی کریمی  / دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*

دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۷

چکیده

تولید علوم انسانی اسلامی، به‌عنوان یکی از ارکان تحقق تمدن نوین اسلامی، با چالش‌های نظری بنیادین در سه محور «امکان»، «گستره» و «روش» مواجه است. این چالش‌ها ریشه در اختلاف‌نظرها درباره نسبت دین با نیازهای معرفتی بشر دارد. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی - استدلالی نشان می‌دهد که پاسخ به این پرسش‌ها، وابسته به نوع تلقی از ماهیت و قلمرو دین است که خود متأثر از «روش قلمروشناسی دین» است. یافته‌ها حاکی از آن است که دیدگاه‌های تقلیل‌گرا، با تکیه بر روش‌های نادرست در کشف قلمرو دین، تولید این علوم را ناممکن می‌انگارند. در مقابل، رویکردهای جامع‌نگر، مبتنی بر روشی صحیح و فراگیر در قلمروشناسی، نه تنها آن را ممکن، بلکه ضروری می‌دانند. افزون بر این، روش و گستره علوم انسانی اسلامی تولیدشده نیز تابع مستقیم روش اتخاذشده در قلمروشناسی دین است. بنابراین، تدوین علوم انسانی اسلامی در گرو اتخاذ روشی درست و جامع در تعیین قلمرو دین به‌شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: روش قلمروشناسی دین، امکان علوم انسانی اسلامی، روش تولید علوم انسانی اسلامی، گستره علوم انسانی اسلامی، رویکردهای تقلیل‌گرا، رویکردهای جامع‌نگر.

مقدمه

علوم انسانی در عصر حاضر نقشی تعیین کننده در شکل دهی به هویت، فرهنگ و سرنوشت جوامع ایفا می کند. این علوم با تعریف انسان، تبیین کنش های فردی و اجتماعی و ترسیم الگوی جامعه مطلوب، بنیان نظام های آموزشی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی را سامان می دهند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۸۲-۸۴). از این رو مبانی نظری و معرفتی حاکم بر علوم انسانی، تأثیر مستقیمی بر جهت گیری تمدنی جوامع دارد. با این حال، علوم انسانی رایج که در بستر تاریخ و فرهنگ غرب مدرن شکل گرفته اند، با چالش های اساسی روبه رو هستند. چالش هایی که در مواجهه با جوامع اسلامی تشدید شده و ناتوانی این علوم را در پاسخ گویی به نیازها، ارزش ها و آرمان های جوامع مسلمان آشکار ساخته است.

این چالش ها را می توان در سه سطح اساسی تحلیل کرد. در سطح معرفت شناختی، غلبه پوزیتیویسم موجب انحصار معرفت در حس و تجربه و کنار گذاشتن وحی از منابع شناخت شد و در نتیجه، بخش مهمی از حقیقت و ابعاد غیرمادی انسان از قلمرو علم حذف گردید. در سطح انسان شناختی، انسان به موجودی مادی و تک ساحتی فرو کاسته شد و مفاهیمی چون روح، فطرت و اختیار نادیده گرفته شد که این امر مانع ارائه تصویری جامع از واقعیت انسانی گردید. در سطح ارزشی، با انکار واقع نمایی منشأ ارزش ها، ارزش ها نسبی انگاشته شد و هدف زندگی به لذت و رفاه مادی تقلیل یافت؛ در نتیجه، علوم انسانی مدرن از پاسخ گفتن به پرسش های اساسی انسان درباره معنای زندگی و سعادت راستین ناتوان ماند.

مجموع این کاستی ها ضرورت عبور از رویکرد تقلیدی و ترجمه ای و حرکت به سوی تولید علوم انسانی مبتنی بر جهان بینی اسلامی را نشان می دهد. مبانی معرفتی، انسان شناختی و ارزش شناختی علوم انسانی رایج با اصول توحیدی ناسازگارند و اسلامی سازی صوری آنها کفایت نمی کند، بلکه باید علومی پدید آید که مسائل خود را از واقعیت جامعه اخذ کرده و پاسخ ها را به صورت روشمند از منابع دین استخراج کند. افزون بر این، علوم انسانی اسلامی باید قادر به تأمین سعادت حقیقی انسان در دنیا و آخرت باشد؛ امری که در نقد دیدگاه حداقلی نسبت به دین و در بیانات رهبر معظم انقلاب به عنوان ضرورتی راهبردی مورد تأکید قرار گرفته است (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹).

برداشتن نخستین گام در مسیر این تولید بنیادین، نیازمند تعیین دقیق قلمرو دین به عنوان پیش نیاز نظری است. بدون مشخص کردن اینکه دین در چه حوزه هایی دارای ظرفیت نظریه پردازی است و مرزهای آن کجاست، هرگونه تلاش برای بنا نهادن علوم انسانی دینی، فاقد استحکام روش شناختی خواهد بود. از سوی دیگر، «قلمروشناسی دین» در صورتی توانمندی و کارایی دین را به شکل دقیق آشکار خواهد ساخت که بر روش درست و قابل دفاع مبتنی باشد (کریمی، ۱۳۸۲، ص ۲۳-۲۵). از این رو این پژوهش به بررسی نقش روش قلمروشناسی دین در نظریه پردازی علوم انسانی اسلامی می پردازد و آن را در سه بعد امکان تولید، روش تولید و تعیین گستره علوم انسانی اسلامی تحلیل می کند تا جایگاه محوری این روش در نظریه علوم انسانی اسلامی تبیین شود.

مسئله نقش قلمروشناسی دین در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی در بستر چالش‌های فکری معاصر شکل گرفته است. پس از انقلاب اسلامی و با خروج جنبه اجتماعی دین از انزوا، این مسئله اهمیتی روش‌شناختی یافت؛ زیرا تعیین قلمرو دین شرط امکان تولید علوم انسانی اسلامی تلقی شد. در این میان، اندیشمندانی چون علامه مصباح یزدی با تشکیل دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و تأکید بر جامعیت دین، از امکان مشارکت آن در تولید علوم انسانی دفاع کردند. برخی از کسانی که از امکان علوم انسانی دینی سخن گفته‌اند، نخست دیدگاه در قلمرو دین را مطرح کرده و با انتخاب نظریه گزیده‌گویی در باب قلمرو دین نتیجه آن را نفی وجود علوم انسانی محصل در دین دانسته و تلاش کرده‌اند از علوم انسانی دینی به شکل دیگری سخن بگویند (باقری، ۱۳۸۷، ص ۱۷۹-۶۳ و ۲۵۶-۲۵۸).

سؤال اصلی عبارت است از: روش قلمروشناسی دین چه نقشی در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی ایفا می‌کند؟ گرچه تلاش‌هایی مانند تأویل فلسفی‌کنندگی یا تلفیق شریعت و حکمت نزد ابن‌رشد، حساسیت نسبت به مرزهای عقل و دین را نشان می‌داد، اما محدودیت گستره علوم بشری و باور به هماهنگی عقل و وحی، مانع از طرح نظام‌مند این بحث می‌شد. با مواجهه جهان اسلام با علوم انسانی مدرن، پرسش از قلمرو دین از یک دغدغه درونی فراتر رفت و به چالشی نظری تبدیل شد. این چالش، واکنش‌های مختلفی از قبیل رویکردهای تحدیدی (محدودکننده قلمرو دین)، التقاطی و تأسیسی را برانگیخت و قلمروشناسی دین را به ابزاری کلیدی برای تعیین نسبت دین با معرفت‌های جدید مبدل ساخت. پس از انقلاب اسلامی، با فراهم شدن زمینه بروز بعد اجتماعی و حکومتی دین، این مسئله در مرحله روش‌شناختی اهمیت بیشتری یافت؛ چراکه تعیین ظرفیت و قلمرو دین، شرط اساسی امکان‌سنجی و نظریه‌پردازی در زمینه علوم انسانی اسلامی شد.

با وجود اهتمام قابل توجه اندیشمندان به مباحث قلمرو دین، علوم انسانی اسلامی و ظرفیت‌های دین در این عرصه، و نیز انتشار آثار ارزشمند در این حوزه، پژوهش مستقلی که به طور خاص به «نقش قلمروشناسی دین در نظریه علوم انسانی اسلامی» بپردازد، وجود ندارد. مرور پیشینه موجود نشان می‌دهد مطالب مرتبط، تنها به صورت پراکنده و ضمنی در خلال برخی مقالات و تحقیقات آمده است. برای نمونه، اسدی‌نسب (۱۳۹۶) مبانی ابتدای این علوم بر متون دینی را طرح کرده است. کریمی (۱۴۰۲) به «امکان‌سنجی» علوم انسانی قرآن‌بنیان پرداخته است. همچنین، خدابخشیان خوانساری (۱۳۹۴) قلمرو دین را یکی از بنیادی‌ترین مبانی شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی دانسته و بر جامعیت اسلام برای تولید این علوم تأکید کرده است. باین‌حال، هیچ‌یک از این منابع به طور مستقیم و متمرکز، نقش محوری و سازوکار تأثیرگذاری نقش قلمروشناسی دین را در فرایند نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی بررسی نکرده‌اند.

بنابراین، مسئله مذکور کاملاً نو و فاقد پیشینه پژوهشی اختصاصی است. با توجه به اهمیت بنیادین این موضوع و خلأ تحقیقاتی موجود، انجام پژوهشی مستقل در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد.

این پژوهش، یک تحقیق بنیادی با روش توصیفی - تحلیلی است که در پی کشف مبانی نظری علوم انسانی اسلامی و ایجاد زیربنایی برای پژوهش‌های کاربردی آینده است. در بخش توصیفی، دیدگاه‌های کلیدی درباره قلمرو دین و علوم انسانی اسلامی، گردآوری، دسته‌بندی و تبیین شده‌اند. سپس در بخش تحلیلی، این دیدگاه‌ها با استدلال عقلی نقد، مقایسه و ارزیابی شده و نقاط قوت و ضعف آنها مشخص گردیده‌اند. همچنین از روش تحلیل مفهوم برای شفاف‌سازی مفاهیم کلیدی بهره‌گیری شده است. داده‌های پژوهش به روش کتابخانه‌ای و از منابع دست اول (کتاب، مقالات و رساله‌ها) جمع‌آوری شده‌اند. دستاورد نهایی این تحلیل، ارائه یک چارچوب منسجم برای تبیین نقش سه‌گانه دین (تأسیسی، تحدیدی و ابزاری) در علوم انسانی اسلامی است.

۱. مبانی نظری پژوهش

ابهام در مفاهیم، همواره منشأ بسیاری از سوءتفاهم‌ها و نقدهای نادرست بوده است، از این‌رو پیش از ورود به بحث اصلی، واژگان محوری این تحقیق تعریف و ابعاد آنها با دقت تبیین می‌شود.

۲. مفاهیم

۲-۱. قلمروشناسی دین

مراد از دین در این نوشته، اسلام به معنای آن چیزی است که پیامبر اکرم ﷺ آورده است (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۴۴). «قلمرو دین» یا «گستره شریعت» و «قلمرو رسالت دین» حوزه‌ای معرفتی و پیشینی است که به این پرسش می‌پردازد که دین تا کجا و در کدام عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی انسان حق مداخله، اظهارنظر و ارائه برنامه دارد. این شاخه معرفتی، حدود و ثغور دین را در نسبت با دیگر منابع شناخت بشر، به‌ویژه عقل و علم تجربی، روشن می‌سازد (کریمی، ۱۳۸۲، ص ۴۹-۲۷).

۲-۲. علوم انسانی اسلامی

«علوم انسانی» مرکب از دو واژه «علوم» و «انسانی» است. «علم» در فارسی روشن است و در اصطلاح به معنای مطلق معرفت (Knowledge) و در این مقاله مراد منظومه معرفتی (discipline) است که مقصود این مقاله نیز همین است. تعریف حقیقی علوم انسانی دشوار است، از این‌رو غالباً به وسیله مصادیق و کارکردها تعریف شده است (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳-۱۱۷). برای مثال، آن را مجموعه‌ای از دانش‌هایی مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ و سیاست‌شناسی دانسته‌اند (فروند، ۱۳۷۲، ص ۳-۴).

در یک تعریف جامع، علوم انسانی (در برابر علوم طبیعی و ریاضی) به مجموعه علوم عمومی اطلاق می‌شود که به شناخت انسان و توصیف، تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی، از آن جهت که انسانی‌اند، نه فیزیکی و زیستی، و نیز جهت‌بخشی به افعال و انفعالات انسانی می‌پردازند. بر این اساس، علوم انسانی شامل مسائل توصیفی و هنجاری

است: مسائل توصیفی به کشف «هست‌های انسانی» و «روابط میان پدیده‌های انسانی» می‌پردازند و علوم هنجاری به ارزش‌گذاری رفتار، تمایز میان رفتارهای خوب و بد، و در پی آن، گسترش رفتارهای درست و مهار رفتارهای نادرست معطوف‌اند. از این منظر، علومی چون انسان‌شناسی، اخلاق، حقوق، اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم تربیتی، علوم سیاسی و تاریخ ذیل علوم انسانی قرار می‌گیرند. مراد از «علوم انسانی اسلامی»، علوم انسانی‌ای است که در مبانی، اهداف و منابع با اسلام سازگار است (ر.ک. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^{۱۱}). ۱۴۰۴، ص ۱۳-۱۶.

۲-۳. تولید علوم انسانی اسلامی

تولید علوم انسانی اسلامی فرایندی است که در آن، بر پایه مبانی و منابع اسلام به پرسش‌های مطرح در حوزه علوم انسانی پاسخ داده می‌شود. اگر مقصود از «اسلامی‌سازی علوم انسانی» این باشد که پاسخ‌های موجود در علوم انسانی، بر اساس مبانی، اهداف و منابع معتبر دینی بازتولید و با اسلام سازگار شوند، درواقع نوعی تولید علوم انسانی اسلامی خواهد بود. اما رویکردی سطحی که در آن پیکره اصلی و مبانی علوم انسانی غربی حفظ می‌شود و فقط بخش‌های معارض با دین حذف یا با افزودن چند آیه و روایت «تزئین» می‌گردد، اسلامی‌سازی حقیقی و تولید علوم انسانی اسلامی به‌شمار نمی‌آید.

۳. روش‌های قلمروشناسی

در یک تقسیم‌بندی کلان، روش‌های تعیین قلمرو دین را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد: روش‌های برون‌متنی، درون‌متنی و تلفیقی. مقصود از متن، قرآن و روایات است.

الف) روش‌های برون‌متنی که بعضاً در زمینه تعارضات مدرنیته و دین پدید آمده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. روش عقلی مبتنی بر برهان ضرورت وحی و نبوت که با تبیین عقلی فلسفه بعثت انبیا، حدود رسالت دین را مشخص می‌سازد.

۲. روش «انتظار بشر از دین» که با کشف انتظارات مردم از دین، قلمرو دین را معین می‌کند.

۳. روش «بسط تجربه تاریخی دین» که با تحلیل کامیابی‌ها و ناکامی‌های تاریخی دین، گستره واقعی آن را به دست می‌دهد.

۴. روش «استقراء توقعات متدینان (درون‌نگری)» که از طریق شناسایی انتظارات باورمندان، قلمرو دین را کشف می‌کند.

ب) روش درون‌متنی که با استناد به آیات و روایات ناظر به اهداف و قلمرو رسالت پیامبران و نیز قلمرو قرآن، حدود دین را استخراج می‌کند.

ج) روش تلفیقی که در آن، تعیین قلمرو دین بر ترکیب دو رویکرد بیرونی و درونی استوار است (ر.ک. کریمی، ۱۳۸۲، ص ۹۳-۲۱۶)، این روش از اتقان و جامعیت برخوردار است.

نقش روش قلمروشناسی در نظریه علوم انسانی در سه بُعد اصلی قابل بررسی است: ۱. نقش در امکان علوم انسانی اسلامی؛ ۲. نقش در روش تولید علوم انسانی اسلامی؛ ۳. نقش در گستره علوم انسانی اسلامی. در هر بخش، ابتدا به اختصار روش یا روش‌هایی را معرفی می‌کنیم که پذیرش منطقی آنها به تأیید آن بُعد از نظریه علوم انسانی اسلامی می‌انجامد؛ سپس روش یا روش‌هایی را که پیامد منطقی‌شان نفی آن بُعد است، به تفصیل طرح و نقد خواهیم کرد.

۴. نقش تأسیسی روش قلمروشناسی دین

هر یک روش‌های قلمروشناسی دین با ترسیم تصویری خاص از دین و گستره آن، مستقیماً به نتیجه‌ای متفاوت در باب «امکان» یا «امتناع» تأسیس علوم انسانی اسلامی منجر می‌شود. در این بخش، هر یک از روش‌های پیش‌گفته و تأثیر منطقی آنها بر این مسئله محوری بررسی می‌شود.

۴-۱. روش عقلی مبتنی بر برهان ضرورت و وحی و نبوت و نظریه امکان علوم انسانی اسلامی

یکی از روش‌های قلمروشناسی دین، روش عقلی مبتنی بر برهان ضرورت وحی و نبوت است. وجه مشترک این ادله آن است که انسان بدون دین، توان دستیابی به پاسخ درست برای همه نیازهای معرفتی و رفتاری خود را ندارد و از حل کامل مشکلات فردی و اجتماعی ناتوان است (برای مجموع این ادله، ر.ک. سبحانی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳-۵۹).

۱. **برهان حکما:** فیلسوفان با تکیه بر «اجتماعی بودن زندگی انسان» و «ناتوانی بشر در وضع و اجرای قوانین کامل و کارآمد برای رفع تعارضات اجتماعی» ضرورت دین را اثبات کرده‌اند (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۳۵۱-۳۵۳؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۰ق، ص ۴۴۱-۴۴۳؛ سهروردی، ۱۳۹۶ق، ج ۱، ص ۹۵-۹۶). هدف، تأمین «حیات حقیقی» برای جامعه، یعنی رشد معنویت و کمال انسانی است. بر این اساس، قرآن به‌عنوان کامل‌ترین صورت وحی، و روایات به‌عنوان تفسیر معصومان علیهم‌السلام از قرآن و دین الهی، همه آنچه را برای نیل به حیات حقیقی لازم است دربر دارند.

۲. **برهان عرفا:** عرفا بر «ضرورت شناخت خدا» و «سیر و سلوک اختیاری انسان به سوی او» تأکید می‌کنند. چون بیشتر انسان‌ها به‌تنهایی توان دستیابی به معرفت الهی و شناخت مسیر قرب را ندارند، باید انسان‌هایی باشند که به مقام دریافت وحی رسیده و «قافله‌سالار سلوک الی‌الله» باشند (صدرالمآلهین، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۳؛ املی، ۱۳۴۷، ص ۳۷۹). بنابراین، شناخت اسماء و صفات الهی و مسیر هدایت، در قلمرو دین قرار می‌گیرد.

۳. **برهان متکلمان:** متکلمان در ضرورت وحی و نبوت به دو اصل تکیه کرده‌اند: «حُسن تکلیف» و نیاز انسان به راهنمایی الهی برای شناخت تکالیف، و «قاعده لطف» که بر پایه آن، حکمت الهی اقتضا می‌کند خداوند تکالیف

مورد نیاز بندگان را بیان کند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۲-۱۵۵؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۴۸). هرچند تأکید آنان بر تکلیف است، اما بخش مهمی از تکالیف ناظر به تنظیم روابط اجتماعی است. بنابراین، تکالیف فردی و اجتماعی - دست‌کم در کلیات - در دین تبیین شده است.

۴. برهان کمال: کامل‌ترین برهان عقلی بر قلمرو دین، «برهان کمال» است که مستندات آن از خود متون دینی نیز قابل استخراج است. این برهان بر چند مقدمه استوار است: ۱. غایت آفرینش انسان، استکمال اختیاری است؛ ۲. رسیدن به این کمال، نیازمند شناخت حقیقت کمال انسانی و راه وصول به آن است؛ ۳. ابزارهای معرفتی عمومی انسان (حس و عقل) به‌تنهایی برای تأمین این شناخت کافی نیستند. در نتیجه، حکمت الهی اقتضا می‌کند راه معرفتی دیگری جز حس و عقل فراهم شود و آن «وحي» است. در این صورت، همه امور مرتبط با تکامل انسانی در قلمرو دین قرار می‌گیرند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۳-۱۱۳). خواجه نصیرالدین در همین زمینه می‌گوید: «در تقدیر اوضاع... و احکام به شخصی احتیاج افتد که به تأیید الهی ممتاز بود از دیگران، تا او را تکمیل ایشان میسر شود» (طوسی، ۱۳۶۴، ص ۳۵۳).

نتیجهٔ ادله عقلی چهارگانه بالا آن است که نیازهای انسان در این چهار محور به دین وابسته است: ۱. شناخت خداوند و صفات او و مسیر سلوک الی‌الله؛ ۲. سامان‌دهی زندگی اجتماعی سالم و الهی؛ ۳. تشخیص تکالیف فردی و اجتماعی؛ ۴. شناخت راه کمال و سعادت نهایی انسان.

با توجه به عدم دسترسی مستقیم به معصوم^ع در عصر حاضر، پاسخ‌گویی به این نیازها باید از راه «اجتهاد صحیح» در منابع اصیل دین صورت پذیرد. بنابراین، هر امری که بر اساس ادله عقلی، انسان را محتاج دین می‌سازد، در قلمرو دین داخل است و این امور با بخشی از مسائل علوم انسانی مشترک‌اند. در نتیجه، پژوهشگران علوم انسانی با بهره‌گیری از روش اجتهادی می‌توانند و باید نظر اسلام را در مسائل آن استنباط کنند، و این همان تولید علوم انسانی اسلامی و تثبیت نظریهٔ امکان علوم انسانی اسلامی است.

۲-۴. روش انتظار بشر از دین مبنای امتناع علوم انسانی اسلامی

محور اصلی این روش، پاسخ به این پرسش است که «انسان چه انتظاری از دین باید داشته باشد؟» این انتظار، صرفاً حالت روان‌شناختی نیست، بلکه تحلیلی است متوقف بر شناخت نیازهای اصیل و انحصاری انسان، یعنی نیازهایی که جز از طریق دین برآورده نمی‌شوند. در این منظر، نسبت دین و انسان بر پایه «دین برای انسان» تعریف می‌شود؛ انسان محقق (نه مقلد) ابتدا تصویری از خود و نیازهایش به دست می‌آورد، سپس دین را تا حد پاسخ‌گویی به آن نیازهای خاص می‌پذیرد. بنابراین، به‌زعم عده‌ای، پذیرش دین منوط به دو پرسش می‌شود: پرسش انسان‌شناختی که می‌پرسد انسان چه نیازهایی دارد؟ و پاسخ آن بر عهده انسان‌شناسی بشری است (سروش، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰)؛ و پرسش دین‌شناختی که می‌پرسد دین در برآوردن کدام‌یک از این نیازها بی‌بديل است؟ پاسخ این دو پرسش، قلمرو حقیقی و مشروع دین را تعیین می‌کند.

بر اساس این روش، می‌توان بدون مراجعه به متون دینی، قلمرو دین را مشخص کرد. افزون بر این، روش درون‌متنی برای تعیین قلمرو دین ناروا تلقی می‌شود؛ زیرا قلمرو دین، امری پیشینی نسبت به فهم متون دانسته می‌شود و هر قرائتی از متن، متأثر از انتظارات و پیش‌فهم‌های بیرون دینی ماست. اگر دین فقط در حوزه‌های انحصاری خود سخن می‌گوید و آن حوزه‌ها نیز توسط علوم بشری تعیین می‌شوند، دیگر جایی برای استفاده از روش درون‌متنی در قلمروشناسی دین باقی نمی‌ماند.

نتیجه منطقی این نظریه، نفی امکان علوم انسانی اسلامی است؛ زیرا بر تفکیک قلمرو «دین» از قلمرو «دانش بشری» استوار است. روش «انتظار بشر از دین» با سازوکاری روشن این تفکیک را نهادینه می‌کند:

۱. تعیین مرز بر اساس نیاز انحصاری؛ دین تنها در قلمروی حق مداخله دارد که علوم بشری در آن از پاسخ‌گویی عاجزند و هر جا علم پاسخ دارد، مداخله دین لغو شمرده می‌شود (سروش، ۱۳۷۸، ص ۹۵).
۲. واگذاری نیازشناسی انسان به علوم بشری؛ در این الگو، علوم بشری معیار تشخیص نیازهای «واقعی» انسان‌اند.
۳. توان علوم بشری در پاسخ‌گویی به اکثر نیازهای اصیل، از جمله نیازهای مرتبط با علوم انسانی (ر.ک. سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۲).

نخستین پیامد این مقدمات، حصر قلمرو دین در اموری بیرون از توان دانش بشری و جدایی کامل قلمرو دین از قلمرو علم است (ر.ک. بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۷۶-۷۷؛ حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۴۰ و ۱۴۳). نتیجه دیگر این رویکرد، نفی امکان علوم انسانی مبتنی بر متون دینی است؛ زیرا اگر دین فقط در حوزه بیرون از توان دانش بشری سخن می‌گوید و علوم موجود پاسخ‌گوی نیازهای اصیل غیرمعنوی انسان‌اند، علوم انسانی کنونی کفایت می‌کنند و مجال برای شکل‌گیری علمی مستقل و روشمند با عنوان «علوم انسانی اسلامی» در حوزه‌هایی مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی یا اقتصاد باقی نمی‌ماند (ر.ک. سروش، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳-۲۰۵).

این روش از جهات متعددی نقد شده است:

۱. عدم کفایت انسان‌شناسی غیردینی؛ معرفت بشری بدون کمک وحی، توان شناخت همه‌جانبه انسان را ندارد؛ زیرا انسان موجودی پیچیده، ذومراتب و برخوردار از روح، حیات برزخی و اخروی است که از دسترس علوم تجربی و عرفی بیرون است، و افزون بر آن، دانش بشری خطاپذیر است. بنابراین، تجربه و عقل بشری به‌تنهایی نمی‌تواند همه نیازهای اصیل انسان را به‌درستی تشخیص دهد (جعفری، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۷۳). از این رو باید به خالق انسان که آگاه به همه ابعاد و نیازهای اوست رجوع کرد: «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نور: ۱۹).

۲. پیوند وثیق دنیا و آخرت؛ تفکیک دنیا و آخرت و سپردن اولی به علم و دومی به دین، با منطق دینی ناسازگار است؛ زیرا زندگی اخروی نتیجه و تبلور زندگی دنیوی است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۸۷).

۳. نقد حصر انگیزه در «رفع نیاز عملی»؛ رویکرد به دین فقط ناشی از احساس نیاز عملی نیست؛ غریزه حقیقت‌جویی انسان را به جست‌وجوی صدق در دعاوی دینی وامی‌دارد، حتی اگر این صدق فوراً نیاز خاصی را برطرف نکند. همچنین طبق قاعده «دفع ضرر محتمل»، عقل، حتی در صورت عدم احساس نیاز مشخص، به سبب احتمال ضرر عظیم ناشی از بی‌اعتنایی به دین (عذاب اخروی)، بررسی و اقبال به آن را لازم می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶).

۴. مصادره به مطلوب؛ این پیش‌فرض که قلمرو دین تنها به امور انحصاری منحصر است، خود نوعی مصادره به مطلوب در بحث قلمروشناسی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۷۰).

۵. لغو نبودن بیان دینی؛ بیان معارف و احکام دینی در حوزه‌هایی که عقل یا علم نیز توان دستیابی به آنها را دارند، لغو نیست؛ زیرا می‌تواند کارکردهایی چون تأیید، تصحیح، تثبیت، رفع اختلاف و ضمانت اجرایی داشته باشد، به‌ویژه با توجه به ظنی بودن و اختلاف‌پذیری یافته‌های بشری (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۳۰).

۶. پیامدهای نامقبول؛ این نظریه به کم شدن قلمرو دین برحسب توسعه علوم بشری (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۰) و نخبگانی‌شدن دین (به سبب وابستگی تشخیص قلمرو آن به دسترسی به یافته‌های تخصصی علمی) می‌انجامد، درحالی‌که دین برای عموم مردم نازل شده است (ر.ک. ابن رشد، ۱۹۹۷، ص ۳۵).

از مجموع این نقدها برمی‌آید که روش «انتظار از دین» در تعیین قلمرو دین و به تبع آن در اثبات نظریه نفی علوم انسانی اسلامی ناکام است. شاید توجه به همین کاستی‌ها موجب شده است که طراح اصلی این روش در مقام ثانوی بپذیرد که بخشی از مطالب علوم انسانی از متون دینی قابل استخراج است و علم می‌تواند در تکوین تاریخی خود صبغه اسلامی یا غیراسلامی بیابد، هرچند برای نفی امکان علوم انسانی اسلامی، سپس به مقام «داوری» ارجاع داده است (سروش، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷، ۲۲۳ و ۲۹۸).

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً، با پذیرش امکان استخراج گزاره‌های متعدد علوم انسانی از دین، می‌توان از تجمیع و تنسیق آنها، دانشی منسجم با هویت دینی ساخت که در مبانی، ارزش‌ها و غایات، از علوم انسانی رایج متمایز است و همین، شاهی بر امکان علوم انسانی اسلامی است. ثانیاً، هرچند موضوع علوم (مانند «انسان» در علوم انسانی) به‌طور کلی ثابت است، تحلیل ماهیت این موضوع در قلمرو فلسفه مضاف به علوم قرار می‌گیرد و در این تحلیل یعنی تحلیل ماهیت انسان، می‌توان از معارف معتبر دینی بهره برد. نحوه تلقی از ماهیت انسان (مثلاً انسان دارای روح و جسم در برابر انسان صرفاً مادی) به‌طور مستقیم بر نوع پرسش‌ها، روش‌ها و تبیین‌ها در علوم انسانی اثر می‌گذارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۸-۱۱۹). ثالثاً، روش هر علم در فلسفه آن علم تعیین می‌شود و هیچ دلیلی بر انحصار روش علوم انسانی در تجربه‌گرایی وجود ندارد. رابعاً، تکرر گسترده دیدگاه‌ها در علوم انسانی نشان می‌دهد که پاسخ‌ها در این حوزه واحد و قطعی نیست و میدان برای دیدگاه‌های معرفتی رقیب، از جمله پارادایم اسلامی گشوده است.

در نتیجه، با تکیه بر روش «انتظار بشر از دین» در قلمروشناسی، نمی‌توان نظریه «عدم امکان علوم انسانی اسلامی» را به‌طور موجه اثبات کرد.

۴-۳. روش کشف توقعات باورمندان به دین و رویگردانان از آن

این روش با رویکردی درون‌نگرانه، اولاً دین را امری کاملاً فردی و درونی تلقی می‌کند؛ از این‌رو راه کشف قلمرو دین نه استناد به متون مقدس و استدلال‌های کلامی، بلکه رجوع هر فرد به درون خود و واکاوی احساسات و توقعات شخصی اوست. باید دید چرا باورمندان به دین به آن روی آوردند و برخی از آن رویگردانده‌اند (ملکیان، ۱۳۷۵، ص ۲۱-۲۲). ثانیاً «توقعات» با پرسش از «علل رجوع به دین» متفاوت است؛ بر خلاف علل رجوع که معمولاً مقدم بر ایمان‌اند، توقعات پس از ایمان نیز شکل می‌گیرند و تغییرپذیرند. در این تلقی، دین به سطح نوعی عرفان یا نظام معنابخش فردی فروکاسته شده و از ابعاد هنجاری، اجتماعی و وحیانی تهی می‌گردد.

نتیجه منطقی این روش، نظریه «عدم امکان علوم انسانی اسلامی» است. رویکرد درون‌نگرانه مزبور، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم این نظریه را تقویت می‌کند:

۱. نفی عینیت و استدلال‌پذیری دین: با شخصی‌سازی توقع از دین، امکان شکل‌گیری معرفت عینی، استدلالی و نظام‌مند درباره انسان و جامعه بر پایه دین متفی می‌شود. اگر منبع اصلی شناخت دینی امری درونی و غیرقابل نقد عقلانی باشد، نمی‌توان آن را مبنای علوم انسانی با داعیه عینیت علمی قرار داد.

۲. تقلیل دین به روان‌شناسی: با فرو کاستن کارکرد دین به «معنابخشی» به زندگی فردی، قلمرو دین به حیطه‌ای صرفاً روان‌شناختی محدود می‌شود. در نتیجه، ادعای دین در عرضه نظریه‌ها و الگوهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی (حوزه علوم انسانی) بی‌پایه تلقی شده و علوم انسانی سکولار موجود، تنها نظام‌های عینی معتبر شمرده می‌شوند.

بر اساس این مبنا، گفته می‌شود اگر علوم اسلامی به‌معنای پی‌ریزی علوم جدید باشد، این علوم در دین نیامده است (ملکیان، ۱۳۷۸، ص ۲۲۱-۲۲۲). وی ضمن طرح نسبت کارایی و قلمرو دین با امکان تولید علوم انسانی دینی تأکید می‌کند که در دین صرفاً ارزش‌ها مطرح است، درحالی‌که علوم انسانی ناظر به روش‌هاست. حتی اگر علاوه بر ارزش‌ها، «دانش‌ها» نیز در دین آمده باشد، انضمام این دانش‌ها به ارزش‌ها به‌خودی‌خود روش تولید نمی‌کند. افزون بر این، ولو در مقام گردآوری بتوان چیزی به نام علوم انسانی اسلامی تولید کرد، چون در مقام داوری با «روش درست علوم انسانی»، یعنی تجربه و حس، تأیید نمی‌شود، علم محسوب نخواهد شد و چیزی که علم نباشد، متصف به «اسلامی» بودن نیز نمی‌شود (ر.ک. ملکیان، ۱۳۸۶، ص ۱۸۱-۱۸۵).

مدافعان این رویکرد برای اثبات درستی این روش، ادله و شواهدی عرضه کرده‌اند که به اختصار چنین‌اند:

۱. استقلال روش از متون دینی: برای کشف توقعات درونی باید به خود افراد مراجعه کرد، نه به متون؛ داوری درباره صحت این توقعات نیز نهایتاً با ارجاع به درون فرد صورت می‌گیرد (ملکیان، ۱۳۷۵، ص ۲۱).

۲. امکان دستیابی به وحدت از طریق مطالعات تجربی: در پاسخ به ذهنی بودن، ادعا می‌شود که می‌توان با نظرسنجی، مصاحبه و روش‌های روان‌شناختی، «توقعات مشترک» اکثریت را به دست آورد و بدین‌سان به نوعی عینیت رسید (ملکیان، ۱۳۷۵، ص ۲۲).

۳. شاهد روان‌شناختی: به دیدگاه روان‌شناسانی چون ویلیام جیمز استناد می‌شود که کارکرد اصلی دین را معنا بخشیدن به زندگی و فراهم کردن آرامش روانی می‌دانند و این، شاهی تجربی بر درستی روش تلقی می‌شود (جیمز، ۱۳۷۲، ص ۷۷-۱۷۸).

این رویکرد از جهات متعدد محل نقد است:

۱. گردآوری آماری توقعات، صرفاً واقعیت روانی رایج را نشان می‌دهد، نه حقانیت آن و نه مطابقتش با حقیقت دین. این روش معیاری برای تمایز «توقعات به‌حق» از «توقعات نابجا» ارائه نمی‌کند. چنان‌که قرآن کریم نشان می‌دهد، برخی توقعات از پیامبران (مانند درخواست قوم موسی ﷺ برای غذاهای خاص) نادرست و غیرمنطقی و در موارد بسیاری براساس هوای نفسانی هستند (بقره: ۶۱).

۲. این روش عملاً با مشکل عدم دسترسی به توقعات همهٔ انسان‌ها در طول تاریخ و نیز با تکرر و تعارض عمیق خواسته‌های افراد روبه‌روست. جمع‌آوری فراگیر توقعات از دین از حیث وقوعی ناممکن است؛ ما از توقعات گذشتگان و آیندگان بی‌خبریم و حتی گردآوری توقعات همهٔ مسلمانان امروز نیز در عمل میسر نیست.

۳. استناد به ویلیام جیمز و امثال او خود ناظر به تقلیل دین به یک کارکرد روان‌شناختی است؛ درحالی‌که دین اسلام دارای ابعاد عقیدتی، عبادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی‌اند. در این نگاه، دین به «عرفان شخصی» یا ابزاری برای کنار آمدن با زندگی تقلیل می‌یابد.

۴. خطای جداسازی کامل ارزش‌ها و روش‌ها: ادعای بی‌تأثیری ارزش‌ها بر روش‌ها نادرست است؛ مسائل ارزش‌شناختی حتی در علوم تجربی نیز در طرح مسئله، انتخاب فرضیه و تفسیر داده‌ها اثر می‌گذارند (ر.ک. گلشنی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۲-۱۳۳).

البته مطرح‌کننده این رویکرد، استدلال‌های دیگری نیز در نفی علوم انسانی اسلامی دارد که مورد نقد قرار گرفته‌اند (گرایی، ۱۴۰۱، ص ۹۵-۱۰۱)، اما چون خارج از محور این مقاله‌اند، از بررسی آنها صرف‌نظر می‌شود.

نتیجه آنکه روش «کشف توقعات باورمندان و رویگرداندگان از دین» به دلیل مبانی معرفت‌شناختی نادرست (ذات‌گرایی افراطی و خلط «واقعیت روانی» با «حقانیت دینی») و تقلیل‌گرایی در فهم دین، نه روشی دقیق و قابل اعتماد برای تعیین قلمرو دین است و نه توان ارائه مبنایی عقلانی و عینی دارد. بنابراین، استناد به این روش برای نفی امکان علوم انسانی اسلامی، استدلالی سست و ناتمام است.

۴-۴. روش بسط تجربه تاریخی دین و نفی امکان علوم انسانی اسلامی

روش «بسط تاریخی دین» قلمرو و کارآمدی دین را در گرو آزمون‌پذیری تاریخی آن می‌داند؛ تاریخ جوامع دینی صحنه آزمایش عملی آموزه‌هاست و موفقیت یا شکست این جوامع، معیار توانایی یا ناتوانی دین در اداره امور دنیوی تلقی می‌شود. این روش بر سه رکن استوار است:

۱. آزمون‌پذیری دین: گزاره‌های دینی ناظر به حیات اجتماعی باید در عمل و تاریخ سنجیده شوند. شکست یک نظام منسوب به دین، نشانه نادرستی یا عدم صلاحیت آن گزاره دانسته می‌شود. از این منظر، دوره‌های طولانی حکومت‌های استبدادی و منحرف در تمدن اسلامی (مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس) نشان می‌دهد آموزه‌های دینی یا در سیاست ساکت‌اند یا توان ایجاد نظام عادلانه پایدار را ندارند.

۲. طبیعی بودن مسیر تاریخ دین: همه رخدادها تاریخی ذیل یک دین - نیک و بد، حق و باطل - جزئی از «تاریخ آن دین» و برآمده از قابلیت‌های درونی آن است. تفکیک «دین ناب» از «تاریخ دین» ناممکن و فرضی بوده و آنچه در طول تاریخ به نام یک دین رخ داده، آینه ذات و ظرفیت‌های آن تلقی می‌گردد؛ بنابراین، فراز و فرودهای تاریخ اسلام عین اسلام است.

۳. دین برای انسان واقعی: دین برای انسان واقعی دارای خطا و ضعف نازل شده است، نه انسان آرمانی. همان‌گونه که زبان می‌تواند محل سخن پاک و ناپاک باشد، دین نیز بستری برای کنش نیکان و بدان است و تاریخ آن آمیزه‌ای از این تجلیات به‌شمار می‌آید (عبدالرزاق، بی‌تا، ص ۱۲۰-۱۲۲).

نتیجه منطقی این روش، نظریه «عدم امکان علوم انسانی اسلامی» است؛ زیرا:

۱. با محدود کردن قلمرو دین به آنچه در تاریخ عملاً موفق بوده، بسیاری از آموزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تحقق نیافته، فاقد اعتبار نظری و عملی می‌شوند و دین پایگاه عینی لازم برای تولید علوم انسانی منسجم را از دست می‌دهد.

۲. تجربه تاریخی بر متن دینی مقدم می‌گردد؛ «دین به‌مثابه نص» در برابر «دین به‌مثابه واقعیت تاریخی» قرار می‌گیرد و هر ادعای الگوی مستقل در علوم انسانی منوط به تأیید پیشینی تاریخ تجربی می‌شود.

۳. با طبیعی و گریزناپذیر دانستن همه تحولات منسوب به دین (حتی انحرافات)، تمایز «حقیقت دین» و «تحقق تاریخی آن» از میان می‌رود و دین به پدیده‌ای عرفی و کاملاً تاریخی تقلیل می‌یابد که دیگر نمی‌تواند مدعی معرفت فراتاریخی درباره انسان و جامعه باشد؛ از همین رو عبدالرزاق حتی وجود یک لفظ بیانگر سیاست را در قرآن انکار می‌کند (عبدالرزاق، بی‌تا، ص ۱۲۵).

این روش از جهات بنیادین نقدپذیر است:

۱. خلط دین با فهم و عمل دینی: میان وحی و متن اصیل از یک‌سو و فهم‌ها و عملکردهای تاریخی از سوی

دیگر تفکیک نمی‌شود. آنچه در تاریخ شکست می‌خورد، «نمود تاریخی فهم و عمل منسوب به دین» است، نه خود دین. شکست یک مدل تاریخی اسلام، دلیل ناکارآمدی «اسلام ناب» نیست. حتی برخی مدافعان عدم امکان علوم انسانی اسلامی به پاک بودن «بذر دین» اذعان دارند (سروش، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱).

۲. غفلت از شرط تحقق: موفقیت اجتماعی یک برنامه دینی وابسته به شرایطی چون فهم صحیح، رهبری عادل و التزام عمومی است که جز در دوره‌هایی محدود (عصر حضور پیامبر ﷺ در مدینه و بخشی از حکومت امیرالمؤمنین (ع)) به‌طور کامل فراهم نشده است. نمی‌توان کاستی ناشی از فقدان این شرایط را به خود دین نسبت داد. در همان دوره تحقق نسبی شرایط، تمدن اسلامی چند قرن پیش‌تاز جهان بود (دورانت، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۴۳۲) و علوم برخاسته از آن سال‌ها در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد (لوبون، ۱۳۵۴، ص ۷۷).

۳. نادیده گرفتن اختیار و مسئولیت انسان: نقش «سوء اختیار» و منافع سیاسی در انحراف تاریخ دینی کم‌رنگ شده است؛ درحالی‌که قرآن جوامع را به‌سبب انتخاب‌های نادرستشان نکوهش می‌کند (یس: ۶۰-۶۲).

۴. قیاس نادرست دین با پدیده‌های طبیعی: تشبیه دین به زبان، قیاسی مع‌الفارق است؛ زبان پدیده‌ای انسانی و فاقد غایت اخلاقی معین است، درحالی‌که دین دارای غایت و ارزش‌های هنجاری روشن است. تخلف از این هنجارها از طرف مردم است، نه نقص دین.

۵. گرچه واژگان سیاسی امروزین در قرآن و روایت نیامده است؛ لکن آیات و روایات متعدد به مفاهیم سیاسی و اجتماعی اشاره دارند، که نشان از اهتمام اسلام به مسائل سیاسی و اجتماعی است؛ تنها در قرآن کریم ۳۵ واژه و مشتقات آن مربوط به مسائل سیاسی است (ر.ک. عمیدزنجانی، بی‌تا، ص ۲۲۱-۲۴۳).

بنابراین، روش بسط تاریخی در تعیین قلمرو دین، به دلیل خلط حقیقت دین با تحقق تاریخی آن و غفلت از نقش سوءفهم، هواپرستی، و سوءاختیار انسان، معیار قابل اعتمادی برای شناخت قلمرو دین نیست و نمی‌تواند مبنای قاطعی برای نفی امکان علوم انسانی اسلامی باشد. البته می‌توان از تاریخ دین به‌مثابه مصحح و مُهذب فهم، نه تعیین‌کننده حقیقت دین استفاده کرد و علوم انسانی اسلامی را با اتکا به متون اصیل دینی تدوین نمود.

۴-۵. روش درون‌متنی: مبنای امکان حداکثری و مستحکم علوم انسانی اسلامی

روش «درون‌متنی» در قلمروشناسی دین، با تکیه مستقیم بر قرآن و روایات معتبر، حدود و ثغور دین را از درون متن دینی استخراج می‌کند و از این‌رو از اتقان بالایی برخوردار است. این روش را می‌توان در سه مسیر پی گرفت:

۱. استقراء آیات و روایات: بررسی استقرایی همه آیات و روایات مرتبط، تصویر عینی و جزئی از قلمرو دین به‌دست می‌دهد، لکن روشی بسیار گسترده و دشوار است. در نوشته از آن صرف‌نظر می‌شود.

۲. بررسی نصوص دال بر جامعیت اسلام: جامعیت به‌معنای شمول تعالیم اسلام بر ابعاد فردی و اجتماعی زندگی انسان در مسیر سعادت دنیا و آخرت است و از گستردگی ذاتی قلمرو دین خبر می‌دهد. قرآن اگرچه لفظ «جامعیت» را به کار نبرده، اما با سه ویژگی بنیادین بر آن دلالت دارد:

الف) جهانی بودن: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷)؛
 ب) جاودانگی و خاتمیت: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ... وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰)؛ با توجه به نیاز دائمی بشر به دین، این خاتمیت مستلزم جاودانگی اسلام است؛
 ج) کمال دین: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مائده: ۳).
 همچنین جامعیت خود قرآن به عنوان متن و منبع اصلی دین تأکید شده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹)، «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۳۸). فهم همه مراتب این جامعیت، به ویژه لایه های باطنی، خاص معصومان علیهم السلام است (آل عمران: ۷؛ رعد: ۴۳، رک. کریمی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸-۱۲۳)؛ اما ظاهر قرآن نیز از گستردگی روشنی برخوردار است و نمی توان آن را به عبادات یا امور ارزشی و مربوط به آخرت محدود ساخت (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۲۸۷-۳۱۰).

۳. تحلیل قلمرو رسالت انبیا از منظر قرآن: با ترسیم اهداف و وظایف پیامبران، قلمرو دین نیز روشن می شود. این رسالت در سه ساحت کلان قابل دسته بندی است:

الف) بعد بینشی (معرفتی): بنیان گذاری اعتقادات و نگرش صحیح، مانند: دعوت به توحید (نحل: ۳۶)، تعلیم کتاب و حکمت (بقره: ۱۵۱)، رفع اختلافات (بقره: ۲۱۳)، دعوت به حیات حقیقی (انفال: ۲۴). رفع اختلافات، شامل رفع نزاع ها و اختلاف های افراد در مسائل مختلف می شود، و امور قضایی نیز در همین حوزه قرار می گیرند.

ب) بعد گرایشی (اخلاقی و تربیتی): اصلاح و تهذیب درون: هدایت به نور (ابراهیم: ۱)، شفای بیماری های قلبی (یونس: ۵۷)، تزکیه (بقره: ۱۲۹)، رهایی از قیود و بارهای تحمیلی (اعراف: ۱۵۷).

ج) بعد عملی (اجتماعی و سیاسی): سامان دهی مناسبات بیرونی: برپایی قسط و عدالت (حدید: ۲۵)، امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران: ۱۱۰)، قضاوت (نساء: ۶۵)، و اداره و فرمان روایی (نساء: ۵۹).

بر پایه این شواهد درون متنی، اسلام دینی با قلمرو گسترده است که از عمیق ترین لایه های اعتقاد و اخلاق فردی تا عالی ترین سطوح تنظیم روابط اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی امتداد دارد.

نتیجه منطقی روش درون متنی آن است که نه تنها امکان، بلکه ضرورت تولید «علوم انسانی اسلامی» اثبات می شود؛ زیرا دین، برنامه ای برای ساماندهی همه شئون فردی و اجتماعی ارائه کرده و بدین ترتیب، میان دین و حوزه مطالعات علوم انسانی، قلمروی مشترک و واقعی برقرار است.

۴-۶. روش تلفیقی

در روش «تلفیق» برای شناخت قلمرو دین، از ترکیب دو رویکرد بیرونی (عقلی) و درونی (درون متنی) استفاده می شود. بر اساس این دیدگاه، عقل تنها کلیات مربوط به اهداف دین و اصل ضرورت رجوع به دین را تشخیص می دهد؛ اما برای دستیابی به فهم تفصیلی از قلمرو دین، باید به خود متون دینی مراجعه کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۸۷).

عقل درمی‌یابد که انسان برای رسیدن به غایت آفرینش، یعنی کمال و سعادت اخروی، نیازمند هدایت است، ولی کشف جزئیات این مسیر - مانند نحوه ارتباط دنیا و آخرت، یا شیوه صحیح زیستن برای نیل به سعادت - فراتر از توان عقل مستقل است. از این رو عقل حکم می‌کند که تنها دین می‌تواند پاسخ‌های تفصیلی را ارائه کند. از این روش، تقریرهای دیگری نیز عرضه شده است (جعفری، ۱۳۷۵، ص ۵۲-۵۳) که در اینجا از ذکر آنها صرف‌نظر می‌شود. تفاوت اصلی این روش با روش درون‌متنی صرف در آن است که روش تلفیقی، برای کشف ضرورت مراجعه به دین، یک مبانی عقلی صریح ارائه می‌کند؛ هرچند هر دو روش در لزوم رجوع به متون دینی برای تعیین دقیق قلمرو دین، هم‌داستان‌اند.

بنا بر این روش تلفیقی، نظریه «امکان علوم انسانی اسلامی» است؛ زیرا، اولاً، روش عقلی، ضرورت وحی و نبوت و بالتبع لزوم مراجعه به دین را اثبات می‌کند، و ثانیاً، روش درون‌متنی نشان می‌دهد که دین برای سامان‌دهی همه شئون زندگی فردی و اجتماعی، برنامه دارد؛ و این خود مستلزم وجود قلمرو مشترک میان دین و علوم انسانی است. در نتیجه، با نقد روش‌های «انتظار بشر از دین»، «کشف توقعات مؤمنان از دین» و «بسط تجربه تاریخی دین» - که هر سه به عدم امکان علوم انسانی اسلامی می‌انجامد - و با تکیه بر روش‌ها درون متن یا تلفیقی، روشن می‌شود که تولید علوم انسانی اسلامی ممکن و موجه است.

۵. نقش تحدیدی روش‌های قلمروشناسی

سطوح مداخله دین در تولید علوم انسانی را می‌توان در سه لایه اساسی تحلیل کرد: ۱. سطح مبانی: مانند مبانی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و دین‌شناختی؛ ۲. سطح اهداف و ارزش‌ها: مانند عدالت، رشد معنوی، قرب الهی و سایر غایات هدایتی؛ ۳. سطح نظریه‌ها: شامل نظریه‌های بنیادین و نظریه‌های ناظر به مسائل عینی علوم انسانی.

میزان و نوع مداخله دین در هر یک از این سطوح، به «روش قلمروشناسی دین» وابسته است. کارکرد تحدیدی قلمروشناسی دقیقاً در همین‌جا آشکار می‌شود؛ بدین معنا که روشن می‌کند کدام بخش‌های علوم انسانی در حوزه صلاحیت معرفتی دین قرار می‌گیرند و کدام بخش‌ها خارج از آن‌اند. براینکه این تحدید، همان «گستره» علوم انسانی اسلامی را رقم می‌زند که از منابع دین استفاده می‌شود.

با توجه به اینکه روش‌های «روش انتظار بشر از دین»، «بسط تجربه تاریخی دین» و «کشف توقعات متدینان» اساساً امکان تولید علوم انسانی اسلامی را انکار می‌کنند، مجالی برای دخالت دین در علوم انسانی بر پایه آنها باقی نمی‌ماند. از این رو در ادامه، قلمرو دخالت دین در علوم انسانی را بر اساس سایر روش‌های قلمروشناسی بررسی خواهیم کرد.

۵-۱. روش عقلی ضرورت نبوت و گستره سعادت محور علوم انسانی اسلامی

بر پایه برهان عقلی ضرورت نبوت به عنوان روش قلمروشناسی، «گستره دین» و در نتیجه «گستره علوم انسانی اسلامی» نسبی است. حاصل این برهان آن است که دین دست کم عهده دار این حوزه هاست: سامان دهی حیات اجتماعی، تشخیص تکالیف فردی و جمعی، تبیین راه سعادت انسان. از آنجاکه علوم انسانی نیز مدعی تبیین و هدایت همین عرصه ها (جامعه، روان، اقتصاد، اخلاق و...) است، میان قلمرو دین و مسائل علوم انسانی، حوزه مشترکی خواهد بود.

این برهان اولاً نسبت به دیگر روش های برون متنی مزیت دارد و از اشکالات پیشین مبراست، ثانیاً ثابت می کند اهتمام دین به همه اموری است که در سعادت انسان نقش دارد و عقل بشر در آنها بی نیاز از هدایت وحی نیست؛ یعنی دین، در اصل مسائل بنیادین علوم انسانی مرتبط با سعادت انسان، سخن دارد؛ ولی روش کاملی برای تعیین دقیق قلمرو دین نیست؛ زیرا:

۱. اما مشخص نمی کند دقیقاً حوزه های اجتماعی، تکالیف و سعادت انسان، شامل چه اموری می شود و باید از سوی دین تبیین شوند؛ از این رو لزوماً مجوز دخالت دین در همه جزئیات و مسائل متغیر علوم انسانی را صادر نمی کند.
 ۲. به همین جهت، برخی متفکران مسلمان، افزون بر بحث ضرورت نبوت، به طور مستقل از «اهداف بعثت انبیا» سخن گفته اند تا قلمرو مأموریت دین روشن تر شود (ر.ک. ابن سینا، ۱۳۸۰ ق، ص ۴۴۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۳۷-۳۹).
 ۳. این برهان تنها نشان می دهد دین آنچه را برای سعادت ضروری است، بیان می کند؛ اما نمی تواند ثابت کند آنچه در متون دینی خارج از «دایره ضرورت» آمده است، جزء دین نیست؛ زیرا ممکن است از باب تفضل یا ارشاد به عقل بیان شده باشد.
- نتیجه آنکه روش عقلی ضرورت نبوت، هر چند امکان و اصل اشتراک قلمرو دین و علوم انسانی را اثبات می کند، به تنهایی قادر نیست حدود دقیق قلمرو علوم انسانی اسلامی برخاسته از متون دینی را مشخص سازد و نیازمند تکمیل با روش درون متنی است.

۵-۲. روش درون متنی و علوم انسانی گسترده

روش درون متنی قلمروشناسی دین، با تکیه بر مستندات قرآنی و روایی، نشان می دهد که اسلام به پشتوانه جامعیت ذاتی خود و با توجه به گستره مأموریت و رسالت انبیا، از قلمرویی فراگیر و چندساختی برخوردار است. این قلمرو از عمیق ترین لایه های اعتقادی، معرفتی و اخلاقی فرد آغاز می شود و تا عالی ترین سطوح سامان دهی روابط اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی جامعه امتداد می یابد. بر پایه این رویکرد، هر گونه فهم تقلیل گرایانه از دین - که آن را به عبادات فردی یا صرفاً معنویت شخصی محدود کند - با دلالت های روشن آیات و روایات ناسازگار است. از همین رو روش درون متنی، مبنایی استوار برای نقد و ابطال رویکردهای تقلیل گرایانه به دین اسلام فراهم می آورد (کریمی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۹-۳۶۸).

لازمه منطقی روش درون‌متنی قلمروشناسی دین، پذیرش گستردگی و شمول «علوم انسانی اسلامی» است؛ زیرا بر اساس قلمرو فراگیر دین، آموزه‌های اسلامی در هر سه سطح مبانی، اهداف و ارزش‌ها و نظریه‌ها و مسائل عینی علوم انسانی، دارای سخن، جهت‌دهی و ظرفیت مداخله‌اند.

بدین ترتیب، روش درون‌متنی قلمروشناسی دین، با تثبیت اصل جامعیت داده‌های دینی، مبنایی روشمند برای استخراج اهداف، ارزش‌ها و چارچوب‌های نظری علوم انسانی اسلامی فراهم می‌کند.

۳-۵. روش تلفیقی

نتیجه منطقی روش تلفیقی قلمروشناسی دین، اثبات گستردگی قلمرو علوم انسانی اسلامی است؛ زیرا:

اولاً در این روش، از برهان عقلی ضرورت وحی و دین بهره گرفته می‌شود که مقتضای آن، اهتمام دین به همه اموری است که در سعادت انسان نقش دارد و عقل بشر در آنها بی‌نیاز از هدایت وحی نیست؛ یعنی دین، در اصل مسائل بنیادین علوم انسانی مرتبط با سعادت انسان، سخن دارد.

ثانیاً این روش، از رویکرد درون‌متنی برای کشف قلمرو دین نیز استفاده می‌کند که بر اساس آن، متون دینی دخالت و جهت‌دهی دین را در تمامی ساحت‌های اساسی حیات انسانی - از فردی تا اجتماعی - به‌روشنی تأیید می‌کند.

برایند این دو بُعد، پذیرش قلمروی گسترده برای علوم انسانی اسلامی و امکان نظریه‌پردازی دینی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی است (ر.ک. جوادی آملی، ۱۴۰۱، ص ۱۶۰-۱۹۰ و ۱۴۰-۱۴۴).

۶. نقش ابزاری روش قلمروشناسی دین

در باب روش نظریه‌پردازی و تولید علوم انسانی اسلامی مسائل مختلفی مطرح است (شریفی، ۱۳۹۷، ص ۲۸۵-۳۲۲).

ازجمله آن، روش جمع‌آوری مستندات قرآنی و روایی است. روش قلمروشناسی دین بیشتر در این قسمت، یعنی در نحوه استفاده از آیات و روایات معتبر اثرگذار است. روش‌هایی مانند بسط تجربه تاریخی دین و روش انتظار بشر از دین (طبق یک نگاه) و روش کشف توقعات باورمندان به دین که علوم انسانی اسلامی را غیرممکن می‌دانند، کلاً خارج از بحث خواهند بود چون تا امکان تولید علوم انسانی اسلامی پذیرفته نشود نوبت به روش نمی‌رسد. ازاین‌رو تنها نقش روش عقلی روش درون‌متنی و روش تلفیق را در روش تولید علوم انسانی را بررسی می‌کنیم.

۱-۶. روش عقلی ضرورت دین روش تولید علوم انسانی اسلامی

دلیل عقلی بر ضرورت نبوت، به‌عنوان یکی از روش‌های اصلی قلمروشناسی دین، تأکید می‌کند که عقل به‌تنهایی برای هدایت کامل انسان در تمام ابعاد فردی و اجتماعی کافی نیست. این روش گستره دخالت دین در شئون انسانی را اثبات کرده و بدین‌وسیله مجرای منطقی بهره‌گیری از آیات و روایات در تولید علم را می‌گشاید. ازاین‌رو باید برای تولید علوم انسانی اسلامی در استفاده از متون دین نیز «روش» ارائه کند.

نقش این رویکرد در مرحله تولید علوم انسانی اسلامی بیشتر، در مرحله جست‌وجوی و جمع‌آوری آیات و روایات خود را نشان می‌دهد. لازمه این رویکرد آن است که تمام آیات و روایات مربوط به سامان‌دهی حیات اجتماعی، شناخت خدا و راه سیر الی‌الله، تشخیص تکالیف و نیل به سعادت در تولید علوم انسانی اسلامی جمع‌آوری می‌شود. این روش، به‌ویژه استدلال مبتنی بر کمال و سعادت انسان، به‌رغم اینکه از همه روش‌های بیرون‌متنی دقیق‌تر و کامل‌تر است، ولی انحصار گزاره‌های دین در کتاب و سنت به حوزه سعادت، پرسش‌ها و ابهام‌هایی زیر را در پی دارد (درباره برخی از ابهامات این استدلال و رفع آنها ر.ک. معلم و الهی‌راد، صفدر، ۱۴۰۱، ص ۱۱۱-۱۱۹). مانند: ۱. آیا پژوهشگر علوم انسانی اسلامی، به هر مسئله‌ای که رسید، باید ابتدا مشخص کند آن مسئله با سعادت انسان مرتبط است یا نه؟ این کاری بسیار مشکل و طاقت‌فرساست. ۲. آیا نظر کتاب و سنت در باب مسائلی که ثابت نشود مربوط به سعادت انسان است، دینی و علم حاصل از آن علوم انسانی اسلامی خواهد بود یا نه؟ اگر آن علوم انسانی اسلامی ندانیم، عملاً با علوم انسانی سه‌گانه‌ای مواجه خواهیم شد: الف. علوم انسانی بشری؛ ب. علوم انسانی اسلامی؛ ج. علوم انسانی قرآنی و روایی غیر اسلامی (چون ثابت نشده مربوط به سعادت است).

۲-۶. روش درون‌متنی و استفاده از تمام آیات و روایات در تولید علوم انسانی اسلامی

در تولید علوم انسانی اسلامی، «روش درون‌متنی قلمروشناسی دین» در مرحله گردآوری و اکتشاف داده‌های دینی، نقشی کاملاً تعیین‌کننده دارد. بر پایه این روش، همه آیات قرآن کریم و روایاتی که به نحوی متضمن توصیف، تبیین، ارزیابی یا هدایت کنش‌های فردی و جمعی انسان‌اند، بدون پیش‌فرض‌های تقلیل‌گرایانه، به‌عنوان داده‌های معتبر در فرایند تولید علوم انسانی اسلامی محسوب می‌شوند. بر این اساس، پژوهشگر موظف است تمامی آموزه‌های دینی مرتبط با مسائل علوم انسانی را به‌صورت جامع شناسایی و گردآوری کند و از حذف‌گزینشی داده‌ها بر پایه تلقی‌های پیشینی از قلمرو دین بپرهیزد.

این رویکرد، در بهره‌گیری و استفاده از متون دینی هنگام تولید علوم انسانی هیچ انحصاری را نمی‌پذیرد، و آن را محروم ماندن از بخشی از گزاره‌هایی متون دینی می‌شمارد.

ازاین‌رو روش درون‌متنی قلمروشناسی دین، با تثبیت اصل جامعیت داده‌های دینی، مبنایی روشمند برای گردآوری همه آیات و روایات مرتبط با مسائل علوم انسانی فراهم می‌آورد و بدین‌وسیله، زیرساخت لازم برای تولید علوم انسانی اسلامی را تأمین می‌کند.

۳-۶. روش تلفیقی

روش تلفیقی، همه مزیت‌های روش درون‌متنی را دربر دارد و بر این اساس، به دین بودن همه آیات قرآن و روایات معتبر حکم می‌کند. نتیجه منطقی آن در سطح روش، «ضرورت گردآوری همه آیات و روایات مرتبط با علوم انسانی» است.

نتیجه آنکه با توجه به اینکه صحیح‌ترین روش قلمروشناسی دین، روش درون‌متنی و به تبع آن روش تلفیقی است، و مطابق این دو، همه قرآن و روایات معتبر در شمار دین قرار می‌گیرند، در فرایند تولید علوم انسانی اسلامی باید تمامی آیات و روایات مرتبط با موضوعات علوم انسانی به‌طور جامع جمع‌آوری و مبنای استنباط و نظریه‌پردازی قرار داده شوند.

نتیجه‌گیری

الف) این پژوهش نشان می‌دهد «قلمروشناسی دین» نقشی بنیادین در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی دارد و در سه سطح کلیدی عمل می‌کند:

۱. نقش تأسیسی: تعیین قلمرو دین بر اساس روش درون‌متنی (مبتنی بر قرآن و سنت) که بر «جامعیت هدایتی» دین تأکید دارد، اصل امکان و ظرفیت ذاتی دین برای شکل‌دهی به علوم انسانی اسلامی را اثبات می‌کند. در مقابل، روش‌هایی مانند «انتظار بشر از دین»، «کشف توقعات مؤمنان» و «بسط تجربه تاریخی دین» به دلیل رویکرد تباین‌محور خود، عملاً به انکار امکان علم دینی می‌انجامد و بنیان تأسیسی علوم انسانی اسلامی را سست می‌کنند.

۲. نقش تحدیدی: روش‌هایی که به نظریه «عدم امکان علوم انسانی اسلامی» منتهی می‌شوند، اساساً از دایره این بحث خارج می‌گردند. روش عقلی ضرورت نبوت، گستره علوم انسانی اسلامی را به حوزه‌هایی محدود می‌کند که عقل، دخالت دین را در آنها برای سعادت ضروری می‌داند. در مقابل، رویکرد درون‌متنی و روش تلفیقی قلمرو وسیع‌تری برای دخالت دین در عرصه‌های مختلف علوم انسانی ترسیم می‌کند.

۳. نقش ابزاری: رویکردهای قائل به امکان علوم انسانی اسلامی، تنها به سطح امکان بسنده نکرده، بلکه برای «روش تولید» نیز پیشنهادهایی دارند. بر اساس برهان عقلی ضرورت نبوت، ملاک گردآوری آیات و روایات، پیوند آنها با سعادت انسانی است. درحالی‌که روش درون‌متنی و به تبع آن روش تلفیقی، بر این مبنا استوارند که باید همه آنچه در قرآن و روایات معتبر در فرایند گردآوری داده‌ها مورد توجه قرار گیرد.

ب) تعیین «روش صحیح قلمروشناسی دین» و تبیین دقیق «قلمرو دین»، نه فقط یک مسئله نظری، بلکه پیش‌شرط عملی و اجتناب‌ناپذیر برای ورود جدی به مرحله تولید علوم انسانی اسلامی است.

منابع

- آملی، سیدحیدر (۱۳۴۷). *جامع الاسرار و منبع الانوار*. تهران: ایران شناسی.
- اسدی نسب، محمدعلی (۱۳۹۶). امکان علوم انسانی اسلامی از منظر قرآن در دیدگاه علامه طباطبائی. *فلسفه دین*، ۱۴(۳)، ۵۱۷-۵۴۳.
- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۹۹۷م). *فصل المقال فی ما بین الشریعة و الحکمة من الاتصال*. اشراف محمد عابد الجابری. بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربیه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۰ق). *الشفاء*. مقدمه و بازبینی ابراهیم مذکور. قاهره: هیئة العامة لشئون المطابع الامیریة.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷). *خدا و آخرت هدف رسالت انبیاء*. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- باقری، خسرو (۱۳۸۷). علم دینی: نگاهی معرفت شناختی به نسبت دین با علوم انسانی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۳). *تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد مولوی بلخی*. چ دوازدهم. قم: انتشارات اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۵). *فلسفه دین*. تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *شریعت در آینه معرفت*. تهران: مؤسسه فرهنگی رجاء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. تحقیق احمد واعظی. چ چهارم. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۴۰۱). علم دینی. تحقیق و تنظیم حمید پارسانیا. تهران: دانشگاه تهران.
- جیمز، ویلیام (۱۳۷۲). *دین و روان*. ترجمه مهدی قائنی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- حائری یزدی، مهدی (۱۹۹۵م). *حکمت و حکومت*. تهران: شادی.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۸). *بیانات در دیدار جمعی از بانوان قرآن پژوه کشور*. در: khamenei.ir.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۹). *بیانات در دیدار دانشجویان*. در: khamenei.ir.
- حلی، حسن بن یوسف مطهر (۱۴۰۷ق). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. تحقیق حسن حسن زاده آملی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- خدابخشیان خوانساری، حمید (۱۳۹۴). *مبانی دین شناختی علوم انسانی اسلامی (با تأکید بر قلمرو دین)*. رساله دکتری. تهران: پردیس فارابی دانشگاه تهران.
- دورانت، ویل (۱۳۶۷). *تاریخ تمدن*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۳ق). *الایلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل*. تقریر: حسن مکی عاملی. قم: مؤسسه امام صادق ع.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷). *گفتگوی زبان قرآن*. فراراه، ۱(۱).
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸). *بسط تجربه نبوی*. تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵). *اسلام و علوم اجتماعی: نقدی بر دینی کردن علم*. در سیدحمیدرضا حسنی و دیگران (گردآورندگان). *علم دینی؛ دیدگاهها و ملاحظات*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲). *فریه تر از اینطور*. تهران: صراط.
- سهروردی، شهاب الدین (۱۳۹۶ق). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. تصحیح و مقدمه هانری کربن. تهران: انجمن فلسفه ایران.
- شریفی، احمد حسین (۱۳۹۷). *نظریه پردازی در علوم انسانی*. تهران: آفتاب توسعه.
- شریفی، احمدحسین (۱۳۹۳). *مبانی علوم انسانی اسلامی*. تهران: آفتاب توسعه.
- صدرالمآلهین (۱۴۲۰ق). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. چ چهارم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). *الاقتصاد الیهادی الی طریق الرشاد*. اصفهان: منشورات چهلستون.

- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۴). *اخلاق ناصری*. تهران: خوارزمی.
- عبدالرزاق، علی (بی‌تا). *الاسلام و اصول الحكم*. بیروت: دارالمعارف للطباعة و النشر.
- عمیدزنجانی، عباسعلی (بی‌تا). *مبانی اندیشه سیاسی در اسلام*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۶۱). *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*. ترجمه سیدجعفر سجادی. تهران: کتابخانه طهوری.
- فروند، ژولین (۱۳۷۲). *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*. ترجمه علی محمد کاردان. چ دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کریمی، مصطفی (۱۳۸۲). *قرآن و قلمروشناسی دین*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کریمی، مصطفی، (۱۳۸۷). *قلمرو موضوعی قرآن از دیدگاه قرآن*. *قرآن شناخت*، ۲ (۱)، ۱۰۱-۱۳۹.
- کریمی، مصطفی (۱۳۹۰). *جامعیت قرآن کریم؛ پژوهشی در قلمرو قرآن*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- گرای، عباس (۱۴۰۱). *بررسی انتقادی دیدگاه مصطفی ملکیان درباره امکان علوم انسانی اسلامی با تأکید بر اندیشه علامه مصباح یزدی*. *روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی*، ۲۶، ۸۹-۱۰۲.
- کریمی، مصطفی (۱۴۰۲). *امکان‌سنجی علوم انسانی قرآن بنیان*. *تحقیقات بنیادین علوم انسانی*، ۹ (۳)، ۱۱-۳۶.
- گلشنی، مهدی (۱۳۶۹). *تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر*. تهران: امیرکبیر.
- لوبون، گوستاو (۱۳۵۴). *تملن اسلام و غرب*. ترجمه سید هاشم حسینی. تهران: کتابفروشی اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷). *آموزش عقاید*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹). *معارف قرآن (۱) خلاشناسی*. تحقیق و بازنگری امیررضا اشرفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). *رابطه علم و دین*. تحقیق و نگارش علی مصباح. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *پاسخ استاد به جوانان پرسشگر*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۵). *راه و راهنماشناسی*. تحقیق مصطفی کریمی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- معلم، عیسی و الهی‌راد، صفر (۱۴۰۱). *بررسی ابهامات دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی در باب قلمرو دین*. *معرفت کلامی*، ۱۳ (۲)، ۱۰۷-۱۲۰.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۵). *اقتراح انتظار بشر از دین*. *تقد و نظر*، ۶، ۲۱-۲۲.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۶). *پیش‌فرض‌های بازسازی اسلامی علوم انسانی*. در: *سیدحمیدرضا حسنی و دیگران (گردآورندگان)*. *علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (۱۴۰۴). *سند تولید و ترویج و کاربست علوم انسانی اسلامی*.